

**موضوع:** كتاب الإجارة/أركان الإجارة /تعریف بلوغ و علائم آن

خلاصه بحث: بحث درباره‎ی شرائط إجاره بود و به تفصیل مورد بحث قرار گرفت؛ به جهت این که یکی از شرائط صحت إجاره، بلوغ متعاقدین می‌باشد شرط بلوغ را به عنوان موضوع بحث انتخاب کردیم؛ معنای لغوی و اصطلاحی بلوغ بیان شد؛ یکی از معانی لغوی «بَلَغَ» به معنای «رسید» است و در آیات قرآن کریم این لغت در همین معنا استعمالات متعددی دارد مانند آیه‎ی: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾[[1]](#footnote-1)«هنگامى كه با او به مقام سعى و كوشش و حد رشد رسيد، گفت: «پسرم! من در خواب ديدم كه تو را ذبح مى‌كنم، پس بنگر رأى تو چيست؟» گفت: «پدرم! هر چه دستور دارى اجرا كن، به خواست خدا مرا از صابران خواهى يافت.»[[2]](#footnote-2) در این آیه‎ی کریمه لغت «بَلَغَ» به معنای «رسید» استعمال شده است و اما از باب تیمّن چند آیه‎ی بعد را مورد قرائت قرار می‎دهیم:

﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾[[3]](#footnote-3) «هنگامى كه هر دو تسليم فرمان الهى شدند و ابراهيم پيشانى او را بر خاك نهاد.»[[4]](#footnote-4)

﴿وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ﴾[[5]](#footnote-5) «او را ندا داديم كه: «اى ابراهيم!»[[6]](#footnote-6)

﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾[[7]](#footnote-7) «آن رويا را تحقق بخشيدى و آماده قربانى فرزند شدى).» ما اين گونه، نيكوكاران را پاداش مى‌دهيم.»[[8]](#footnote-8)

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاء الْمُبِينُ﴾[[9]](#footnote-9) «آن رويا را تحقق بخشيدى و آماده قربانى فرزند شدى).» ما اين گونه، نيكوكاران را پاداش مى‌دهيم.»[[10]](#footnote-10)

تسلیم بودن در برابر خدا مراحل مختلفی دارد که حضرت ابراهیم و اسماعلیل علهیما السلام به عالی‎ترین درجات آن دست یافته بودند و باید منش این بزرگان در بندگی خدا الگوی ما قرار بگیرد و چقدر فاصله است بین تسلیم شدن امثال ما و این پیغمبران الهی.

مرحوم صاحب جواهر در بیان معنای لغوی «بلغ» استناد به کتب لغوی نموده‎اند از جمله عبارت «مصباح»: «حلم الصبي واحتلم: أدرك وبلغ مبالغ الرجال: فهو حالم ومحتلم» بل عنه أيضا «أدرك الغلام: بلغ الحلم، وبلغ الصبي احتلم وأدرك.»[[11]](#footnote-11) بعد از دوران کودکی مرحله‎ی بلوغ فرا‌می‎رسد در این مرحله هر انسانی در وجود خود احساساتی می‎یابد که در دوران طفولیت اصلا مورد توجه او نبوده است؛ در دوران بلوغ جسم انسان به قابلیتی می‎رسد که توان تولید منی و تحریکات شهوانی در وجود او تکوّن پیدا می‏کند و میل به ازدواج و انس با همسر که مبدأ بقای نسل بشر است به وجود می‎آید و از لحاظ شرعی و اجتماعی به مرتبه‎ای دست می‌یاید که إجازه‎ی معاشرات و معاملات مستقل را پیدا می‎کند و حق تصرف در اموال خود را به دست می‎آورد.

در مجموع معنای بلوغ از جهت لغوی و اصطلاحی در گفتار لغویون و کلام فقهاء بیان شد و باید علائم بلوغ بر اساس تعالیم روایات مورد بررسی قرار گیرد:

علائم بلوغ: این بحث به جهت اهمیتی که دارد هم در فتاوای بزرگان مورد توجه قرار گرفته و هم مستندات روایی فراوانی قابل دست‌رسی است.

کلام مرحوم شیخ طوسی: «يراعى في حد البلوغ في الذكور، بالسن خمس عشرة سنة. و به قال الشافعي. و في الإناث تسع سنين. و قال الشافعي: «خمس عشرة سنة مثل الذكور.» و قال أبو حنيفة: «الأنثى تبلغ باستكمال سبع عشرة سنة. و في الذكور عنه روايتان.

إحداهما: يبلغ باستكمال تسع عشرة سنة، و هي رواية الأصل. و الأخرى: ثمان عشرة سنة، و هي رواية الحسن بن زياد اللؤلؤي.» و حكي عن مالك أنه قال: «البلوغ: بان يغلظ الصوت، و أن ينشق الغضروف- و هو رأس الأنف-، و أما السن فلا يتعلق به البلوغ.» و قال داود: «لا يحكم بالبلوغ بالسن.» دليلنا: إجماع الفرقة، و أخبارهم قد أوردناها في الكتاب الكبير.»[[12]](#footnote-12)

بیان استاد: فتوای مرحوم شیخ طوسی در کتاب «الخلاف» برای بیان معیار سِنّی بلوغ برای پسران پانزده سال و برای دختران نه سال می‎باشد البته ایشان اقوال سایر فقهاء اهل سنت را نیز مطرح نموده‎اند که برخی از آنها اصلِ محدوده‎ی سنّی را به عنوان معیار نپذیرفته‎اند و تنها به علائم جسمی بسنده کرده‎اند و برخی سنین دیگری را به عنوان معیار تحقق بلوغ در دختران و پسران معرفی نموده‌اند و در نهایت مرحوم شیخ، دلیل خود برای این فتوا را اجماع فقهاء و اخبار وارد شده در منابع فقهی شیعه معرفی نموده‎اند بنا بر این نظر شیخ طوسی این است که پسران در سن پانزده سال و دختران در سن نه سال قمری به سن بلوغ می‎رسند و دلیل ایشان این است که تمام علمای شیعه بالإتفاق در این مسئله توافق دارند.

کلام مرحوم علامه در مختلف: «المشهور أنّ حدّ بلوغ الصبي خمس عشرة سنة.»[[13]](#footnote-13) «الحكم ببلوغ المرأة لتسع سنين، و هو المشهور، و قد روي عشر سنين، لكنّ الأشهر ما قاله.»[[14]](#footnote-14)

بیان استاد: مرحوم علامه حلی نیز مانند سایر فقهای شیعه سن بلوغ برای پسران را پانزده سال تمام و برای دختران نه سال تمام بیان می‌فرمایند البته ایشان قولی را مطرح می‎کنند که سن بلوغ دختران را ده سال می‌داند ولی در توضیح این قول می‌فرمایند همان قول نه سال برای دختران اشهر اقوال است.

مرحوم شیخ در «الخلاف» در اثبات فتوای خود مبنی بر معیار پانزده سال تمام برای سن تکلیف پسران به چند روایت استناد می‏کند:

روایت اول: «روى أنس بن مالك أن النبي (صلى الله عليه و آله) قال: «إذا استكمل المولود خمس عشرة سنة كتب ماله، و ما عليه، و أخذت منه الحدود.»[[15]](#footnote-15)

بیان استاد: این روایت به نقلِ انس ابن مالک از رسول گرامی اسلام نقل شده است؛ در این روایت حضرت به صراحت سن تکلیف برای پسران را پانزده سال تمام بیان می‎فرمایند زیرا کلمه‎ی «استکمل» را استعمال نموده‎اند یعنی کامل شدن سن پانزده سال، عبارت: «کُتِبَ ما لَه و ما علیه» یعنی آنچه به نفع انسان باشد و آنچه بر علیه انسان باشد در این سن نوشته می‎شود، در این سن است که انسان مکلف به امور عبادی می‎شود و موظف است که وجوهات شرعی را پرداخت نماید و همچنین در این سن است که برخی محدودیت‎ها که به سبب غیر بالغ بودن برای او وجود داشت تمام این محدودیت‎ها بر طرف می‎شود و به چشم یک انسان کامل و دارای اختیار به او توجه می‎شود و از طرفی: «و أُخِذَت منه الحدود.» یعنی در این سن است که اگر جرمی مرتکب شود که مستحق اجرای حد الهی باشد آن حد بر او جاری می‎شود و از او گذشت نمی‎شود.

روایت دوم: «و روى عبد اللّه بن عمر أنه قال: عرضت على رسول اللّه (صلى الله عليه و آله) عام بدر و أنا ابن ثلاث عشرة سنة فردني، و لم يرني بلغت، و عرضت عام أحد و أنا ابن أربع عشرة سنة فردني، و لم يرني بلغت، و عرضت عام الخندق و أنا ابن خمس عشرة سنة، فأجازني في المقاتلة. فنقل الحكم و هو الرد و الإجازة، و سببه و هو السن.»[[16]](#footnote-16)

بیان استاد: در این روایت عبد الله بن عمر در سه مرحله خود را برای مقاتله با دشمنان بر رسول خدا(ص) عرضه می‎‎دارد ولی حضرت در دو مورد نخست إذن میدان نمی‎دهند و در مرحله سوم پس از بر طرف شدن مانع سنّی إذن میدان می‏دهند چنانچه خود عبد الله بن عمر نقل می‎کند: «زمانی که در جنگ بدر سیزده ساله بودم برای حضور در میدان نبرد خود را بر رسول خدا(ص) عرضه کردم ولی حضرت مرا رد نمود و إذن میدان ندادند زیرا من را بالغ نمی‌دیدند و زمانی که در جنگ أحد چهارده ساله بودم برای حضور در میدان نبرد خود را بر رسول خدا(ص) عرضه کردم ولی باز هم رسول خدا(ص) إذن میدان به من ندادند و مرا رد نمودند زیرا من را در این سن نیز بالغ نمی‎دیدند ولی زمانی که در جنگ خندق پانزده ساله شدم خود را برای حضور در میدان نبرد بر رسول خدا(ص) عرضه نمودم و حضرت به من إجازه فرمودند» مرحوم شیخ در ادامه می‌فرماید: «بنا بر این، راوی هم حکم را نقل نمود که همان رد و إجازه بود و هم سبب این حکم را که سن او بود» در نتیجه سن بلوغ پانزده سال تمام برای پسران می‌باشد.

روایت سوم صحیحه حمزة بن حمران: «وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبد العزيز العبدي، عن حمزة بن حمران، عن حمران قال: سألت أبا جعفر عليه‌السلام، قلت له: متى يجب على الغلام أن يؤخذ بالحدود التامة، وتقام عليه، ويؤخذ بها؟ قال: إذا خرج عنه اليتم وأدرك، قلت: فلذلك حد يعرف به؟ فقال: إذا احتلم، أو بلغ خمس عشرة سنة، أو أشعر أو أنبت قبل ذلك، أقيمت عليه الحدود التامة، وأخذ بها وأخذت له، قلت: فالجارية، متى تجب عليها الحدود التامة، وتؤخذ بها، ويؤخذ لها؟ قال: إن الجارية ليست مثل الغلام، إن الجارية إذا تزوجت، ودخل بها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم، ودفع إليها مالها، وجاز أمرها في الشراء والبيع، وأقيمت عليها الحدود التامّة، وأخذ لها بها، قال: والغلام لا يجوز أمره في الشراء والبيع، ولا يخرج من اليتم، حتى يبلغ خمس عشرة سنة، أو يحتلم أو يشعر أو ينبت قبل ذلك.»[[17]](#footnote-17)

بیان استاد: راوی از امام باقر(ع) راجع به علائم بلوغ این چنین سؤال می‌کند: یک پسر بچه با چه علائمی به سن تکلیف می‎رسد به نحوی که حدود الهی در صورت ارتکاب جرم بر او جاری می‎شود و یا این که اگر کسی مثلا اتهامی به او بزند به نفع او حد الهی جاری می‎شود؟ امام(ع) در جواب می‏فرمایند: «در صورتی که دوران یتیمی او به پایان برسد و به مرحله درک برسد» راوی مجدداً از امام(ع) سؤال می‏کند: آیا برای بلوغ علامتی است که با آن شناسائی شود؟ در پاسخ به این سؤال حضرت چهار علامت برای بلوغ پسران بیان می‏فرمایند: اول این که این پسر به رشدی رسیده باشد که محتلم شود یعنی انعقاد منی در بدن او تکوّن پیدا کند؛ علامت دوم این است که به سن پانزده سالگی برسد و علامت سوم روییدن ریش بر روی صورت است که در این روایت برای روییدن ریش از عبارت «أشعَرَ» استفاده شده است و علامت چهارم آن است که بر روی عانه یعنی در اطراف آلت او موی درشت و خشن بروید که با موهای دوران طفولیت او که امکان داشت در اطراف این عضو بروید تفاوت دارد برای بیان روییدن موی درشت و خشن در اطراف عانه از عبارت «أنبتَ» استفاده شده است.

البته در این روایت این علائم در صورتی از علائم بلوغ به حساب می‎آیند که قبل از پانزده سالگی اتفاق بیافتند و إلا پس از سن پانزده سالگی قطعا دوران بلوغ فرا رسیده است و برای احراز بلوغ نیازی به تفحص از سایر علائم نیست با احراز این علائم، احکام مربوط به مکلّفین از قبیل اجرای حدود الهی له و علیه او تحقق می‎یابد.

راوی مجدداً سؤال می‏کند از علائم بلوغ دختران به نحوی که با تحقق این علائم یک دختر در موقعیتی قرار بگیرد که مورد خطاب حدود الهی باشد امام(ع) در جواب دو علامت از علائم بلوغ دختران را بیان می‏فرمایند و بین علائم پسران و دختران تفاوت قائل می‏شوند؛ علامت اول این است که یک دختر به رشدی برسد که توان ازدواج داشته باشد به نحوی که امکان دخول از ناحیه‏ی همسر برای او مقدور باشد و استعداد حاملگی داشته باشد و علامت دوم آن است که به سن نه سالگی برسد با تحقق یکی از این علائم دوران یتیمی یک دختر به پایان می‎رسد و مورد خطاب تکالیف و حدود الهی قرار می‎گیرد و اختیار اموالش به او داده می‎شود و مستقلا می‏تواند خرید و فروش انجام دهد ولی یک پسر بچه با تحقق یکی از چهار علامت ذکر شده به چنین رشدی می‏رسد.

البته یادآوری این نکته لازم است که در قرآن کریم تخصیصی به این قبیل روایات که علائم بلوغ را در امور فوق معرفی نموده‌اند وارد کرده است که در جلسات قبل مفصل بیان شد و آن تخصیص این است که علاوه بر تحقق معیار سنّی و علائم جسمی باید یک انسان به رشد اجتماعی و عقلی نیز رسیده باشد تا اختیار اموال و سایر امور مرتبط با یک فرد بالغ به او واگذار گردد به همین جهت باید مورد ابتلاء و آزمایش قرار گیرد تا اطمینان خاطر از توانمندی او در اداره‎ی امور حاصل شود:

﴿وَابْتَلُواْ الْيَتَامَى حَتَّىَ إِذَا بَلَغُواْ النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلاَ تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُواْ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُواْ عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللّهِ حَسِيبًا﴾[[18]](#footnote-18)«و يتيمان را چون به حدّ بلوغ برسند، بيازماييد؛ اگر در آنها رشد كافى يافتيد، اموالشان را به آنها بدهيد. و پيش از آن كه بزرگ شوند، اموالشان را عجولانه و از روى اسراف نخوريد هر كس كه بى‌نياز است، از برداشت حق‌الزحمه خوددارى كند؛ و آن كس كه نيازمند است، به طور شايسته و مطابق زحمتى كه مى‌كشد، از آن مصرف كند. و هنگامى كه اموالشان را به آنها باز مى‌گردانيد، بر آنها شاهد بگيريد؛ اگر چه خداوند براى محاسبه كافى است.»[[19]](#footnote-19)

روایت چهارم: «و أيضا ما حكم به سعد بن معاذ في بني قريظة، فإنه قال: حكمت بأن يقتل مقاتلهم، و يسبى ذراريهم، و أمر بأن يكشف عن مؤتزرهم، فمن أنبت فهو من المقاتلة، و من لم ينبت فهو من الذراري، فبلغ ذلك النبي (صلى الله عليه و آله) فقال: «لقد حكم سعد بحكم اللّه من فوق سبع سموات» و روي «سبعة أرقعة»[[20]](#footnote-20)

غزوه بنی‌قُرَیظه، نام آخرین غزوه از غزوه‌های پیامبر اکرم(ص) با یهودیان مدینه است که در سال پنجم هجری و به دلیل پیمان‌شکنی یهودیان بنی قریظه و هم‌پیمان‌شدن آنان با مشرکان در غزوه خندق روی داد. در این غزوه مسلمانان قلعه‌های بنی قُرَیظه را محاصره کردند. پس از حدود یک ماه، یهودیان تسلیم شدند و حکمیت سعد بن معاذ را به پیامبر(ص) پیشنهاد کردند. طبق برخی نقل‌ها، سَعد با استناد به پیمان یهودیان با پیامبر و نیز حکم تورات، به قتل مردان جنگجوی قبیله، اسارت زنان و کودکان و مصادره اموال حکم کرد و حتی برای تشخیص بلوغ پسر بچه‏ها دستور داد تا روییدن موی درشت و خشن که علامت بلوغ است در پسران مورد معاینه قرار بگیرد و اگر بلوغ آنها محرز می‎شد در گروه مردان مقاتل مورد مجازات قرار می‏گرفتند و إلا در گروه ذراری یا همان ذرّیه قرار می‎گرفتند، وقتی این حکمیت سعد بن معاذ به سمع مبارک رسول خدا(ص) رسید حضرت این حکم را پذیرفت و در مقام تمجید آن فرمودند: سعد با این حکم خود همان حکم خدای متعال که در منتهای آسمان‎های هفت‎گانه است را صادر نموده است.

1. [سوره صافات، آيه 102.](http://lib.eshia.ir//17001/1/449/102) [↑](#footnote-ref-1)
2. [ترجمه قرآن‌، مكارم شيرازى، ناصر، ج1، ص449.](http://lib.eshia.ir/10313/1/449/102) [↑](#footnote-ref-2)
3. [سوره صافات، آيه 103.](http://lib.eshia.ir//17001/1/450/103) [↑](#footnote-ref-3)
4. [ترجمه قرآن‌، مكارم شيرازى، ناصر، ج1، ص450.](http://lib.eshia.ir/10313/1/450/103) [↑](#footnote-ref-4)
5. [سوره صافات، آيه 104.](http://lib.eshia.ir//17001/1/450/104) [↑](#footnote-ref-5)
6. [ترجمه قرآن‌، مكارم شيرازى، ناصر، ج1، ص450.](http://lib.eshia.ir/10313/1/450/104) [↑](#footnote-ref-6)
7. [سوره صافات، آيه 105.](http://lib.eshia.ir//17001/1/450/105) [↑](#footnote-ref-7)
8. [ترجمه قرآن‌، مكارم شيرازى، ناصر، ج1، ص450.](http://lib.eshia.ir/10313/1/450/105) [↑](#footnote-ref-8)
9. [سوره صافات، آيه 106.](http://lib.eshia.ir//17001/1/450/106) [↑](#footnote-ref-9)
10. [ترجمه قرآن‌، مكارم شيرازى، ناصر، ج1، ص450.](http://lib.eshia.ir/10313/1/450/106) [↑](#footnote-ref-10)
11. [جواهر الكلام، النجفي الجواهري، الشيخ محمد حسن، ج26، ص21.](http://lib.eshia.ir/10088/26/21/والمصباح) [↑](#footnote-ref-11)
12. [الخلاف، الشيخ الطوسي، ج3، ص282.](http://lib.eshia.ir/10015/3/282/یراعی) [↑](#footnote-ref-12)
13. [مختلف الشيعة في أحكام الشريعة‌‌، العلامة الحلي، ج5، ص431.](http://lib.eshia.ir/71559/5/431/المشهور) [↑](#footnote-ref-13)
14. [مختلف الشيعة في أحكام الشريعة‌‌، العلامة الحلي، ج5، ص432.](http://lib.eshia.ir/71559/5/432/لتسع) [↑](#footnote-ref-14)
15. [الخلاف، الشيخ الطوسي، ج3، ص283.](http://lib.eshia.ir/10015/3/283/أنس) [↑](#footnote-ref-15)
16. [الخلاف، الشيخ الطوسي، ج3، ص283.](http://lib.eshia.ir/10015/3/283/عرضت) [↑](#footnote-ref-16)
17. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج1، ص43، أبواب مقدمة العبادات، باب4، ح2، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/43/الغلام) [↑](#footnote-ref-17)
18. [سوره نساء، آيه 6.](http://lib.eshia.ir//17001/1/77/6) [↑](#footnote-ref-18)
19. [ترجمه قرآن‌، مكارم شيرازى، ناصر، ج1، ص77.](http://lib.eshia.ir/10313/1/77/6) [↑](#footnote-ref-19)
20. [الخلاف، الشيخ الطوسي، ج3، ص281.](http://lib.eshia.ir/10015/3/281/معاذ) [↑](#footnote-ref-20)